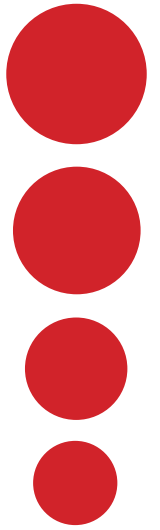


## شکل‌گیری و ساختار کومله - سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران

نویسنده : عباس ولی  
ترجمه‌ی: لالو کهریم



## مقدمه مترجم

آنچه در ادامه می‌خوانید، ترجمه‌ی فصل هفتم<sup>۱</sup> کتاب «سال‌های فراموش‌شده‌ی ناسیونالیسم کُردی<sup>۲</sup>» اثر دکتر عباس ولی است؛ فصلی که به بررسی زمینه‌های تاریخی و منطقه‌ای شکل‌گیری و ساختار «کومله- سازمان انقلابی زحمتکشان کُردستان ایران» می‌پردازد. نویسنده در فصل ششم کتاب بر این باور است که در دهه‌ی بسیار حیاتی و مهم پیش از انقلاب ۱۳۵۷، ما شاهد دگرگونی بزرگی در بازنمایی گفتمانی مسئله‌ی کُرد در حوزه‌ی عمومی مخفی و رادیکال هستیم؛ که مشخصه‌ی آن «جابجایی فزاینده مفاهیم ناسیونالیستی اتنیکی است که از سوی مقولات طبقاتی صورت بندی می‌شد». انزوای طولانی مدت حزب دموکرات کُردستان (حدکا) در فضای عمومی، کاهش جذابیت ناسیونالیسم اتنیکی، و تأثیرپذیری جنبش‌های سیاسی از مبارزات انقلابی آمریکای لاتین، زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی مارکسیسم ارتدکس شد که در سال‌های منتهی به انقلاب ۱۳۵۷، مورد حمایت فعالان سیاسی و فرهنگی جوان کُرد قرار گرفت. از نظر آنها «سوسیالیسم علت اصلی مبارزات انقلابی در کُردستان و شرط امکان یک راه حل واقعی برای مسئله کُردها بود.» در این رویکرد و نگاه چپ جدید به مسئله آزادی ملی، و ماهیت سیاسی طبقه‌ی کارگر کُرد به عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی انکار می‌شد و کارگر کُرد زمانی معنا و عینیت می‌یافت که بخشی از طبقه‌ی بزرگتر یعنی طبقه‌ی کارگری ایرانی می‌بود. چپ ارتدوکس جدید کُرد که خود بخش بزرگی از فعالان مارکسیست سیاسی بودند این بازنمایی را براساس «مناسبات بین آزادی ملی و انقلاب سوسیالیستی و با توسل به نظریه وابستگی توجیه می‌کردند.» از اینرو در تحلیل نهایی خود بر تقدم تضاد مردم-امپریالیسم در روند مبارزه تأکید می‌کردند. این جوانان تحصیل کرده‌ی شیفته‌ی

---

1- CHAPTER 7: The Formation and Structure of the Komalay Shoreshergi Zahmatkeshani Kurdistanian Iran (The Revolutionary Association of the Toilers of Iranian Kurdistan).

2- Vali, A. The Forgotten Years of Kurdish Nationalism in Iran, 2019. Palgrave.

مارکسیسم انقلابی که در قالب هسته‌های مخفی در شهرهای مختلف کردستان در حال فعالیت بودند در ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ تشکیلاتی را بنا نهادند که به کومله- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران مشهور شد. نویسنده در فصل **هفتم** کتاب، که ترجمه‌ی آن در ادامه خواهد آمد، به بررسی زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری کومله، ساختار فکری این سازمان، و جدال بی‌پایان میان اتیک/طبقه در گفتمان مارکسیسم ارتدکس کومله به‌عنوان سازمانی کردستانی می‌پردازد.

.....

چپِ رادیکال نوظهور از نظر سیاسی و ایدئولوژیک یکدست نبود. با این حال، گرایش‌های متنوع ایدئولوژیک در جناحِ چپِ طیف سیاسی به سرعت حول دو گروه ناهمگن ادغام شدند که هر یک برداشتِ متفاوتی از هویت و حقوق‌گُردها در روند مبارزه برای سوسیالیسم در ایران داشتند. گروه نخست بر این باور بودند که مسئله گُردها زابیده وضعیتِ فرودستی گُردها به عنوان یک اقلیت اتیکی تحت ستم در یک دولت سرمایه‌داری وابسته است و حل این وضعیت فرودستی به شرایط و برآمد مبارزه ملی برای تحقق سوسیالیسم در سرتاسر ایران بستگی دارد به رغم آنکه خودمختاری منطقه‌ای راه حل آرمانی آنها برای تحقق مسئله گُرد بود، اما در مورد تعهد رهبری حزب دموکرات کردستان به آرمان والای سوسیالیسم در ایران که به طور درهم تنیده‌ای با الزامات و نتیجهٔ مبارزهٔ ضد امپریالیستی جاری در عرصه سیاسی و اقتصادی ملی و بین‌المللی گره خورده بود، تردید جدی داشتند. با بروز اختلافات ایدئولوژیک با رهبری حدکا (حزب دموکرات کردستان ایران) بر سر [تحلیل] ساختار طبقاتی و خصلتِ ضد امپریالیستی جناح حاکم رژیم اسلامی، و هم‌زمان با تغییر تدریجی فضای سیاسی و فرهنگی پیرامون هویتِ گُردی مبارزات دموکراتیک مردمی در کردستان، دیری نپایید که کومله خود را در صفوف رو به رشد چپِ رادیکال به ویژه سازمان فدائیان خلق ایران و حزب توده یافت. تکوین فضای سیاسی و فرهنگی نسل

جوان خرده بورژوازی شهری کُرد در دو دههٔ قبل از انقلاب، نقشی سرنوشت ساز در پایان دادن به این گذار ناآرام داشت.

گروه دوم از لحاظ فرهنگی بزرگتر و نسبتاً منسجم‌تر بودند و اعضای آن در بیشتر موارد تعهد راسختری به فرهنگ و هویت کُردی نشان می‌دادند. هر چند اختلافات آنها با حدکا حول مسائل ایدئولوژیک بود، اما عمده اختلافات مربوط به رفرمیسم ادعایی بورژوایی و وفاداری به تجدیدنظر طلبی شوروی بود که آنها از موضع مارکسیستی انقلابی آن را رد می‌کردند. بنابراین مخالفت ایدئولوژیک با حدکا شامل اختلاف نظر در مورد ساختار طبقاتی و جهت‌گیری سیاسی رژیم اسلامی نمی‌شد، چرا که آنها در این مسائل – به‌ویژه با جناح سوسیالیست غالب در رهبری حزب – به‌طور کلی توافق داشتند. این باور که رژیم اسلامی عقب مانده، ارتجاعی و عمیقاً ریشه در استثمار سرمایه‌داری و غارت امپریالیستی مردم و کشور دارد به‌طور گسترده‌ای میان آنها مشترک بود. در واقع این مخالفت سازش ناپذیر با رژیم اسلامی علیرغم تأثیر محوری پوپولیسم ضد امپریالیستی چپ ایران بر دیدگاه سیاسی‌شان، به تعادل دوسوگرایی اولیه آنها نسبت به هویت و حقوق کُردها کمک کرد. این باور مسیر متفاوتی را به سوی طیف سیاسی چپ ترسیم کرد که به موجب آن ادعای مارکسیسم انقلابی نه تنها شامل رد تجدید نظرطلبی بورژوایی حدکا بود بلکه اجماع فزآینده ضد امپریالیستی در چپ را نیز دور می‌زد. به تدریج بخش زیادی از نسل جوانِ مردان و زنان کُرد که به چنین دیدگاه‌هایی باور داشتند، ستون فقرات کومله سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (از این پس سازکا) دومین سازمان بزرگ سیاسی کُرد پس از حدکا در ایران را تشکیل دادند.

مدارک و اسناد موجود در مورد شکل‌گیری سازکا اندک است، به بیان دقیقتر همانطور که در نوشته‌های دیگر به آن اشاره کرده‌ام، این سازمان تاکنون تاریخچه‌ای از شکل‌گیری و سیر تکاملی خود ارائه نکرده است.<sup>۲</sup> و در بیشتر موارد داده‌های مربوط

به شکل گیری سازمان مبتنی بر روایات و شنیده‌های شخصی به شدت پراکنده، شخصی و فاقد ساختار و انسجام است که حول محور رویدادها و شخصیت‌ها می‌چرخد.<sup>۴</sup> با این حال مسئله مورد توافق این است که قبل از انقلاب ۱۳۵۷ سازکا تنها به شکل یک ایده و مفهوم در ذهن بنیانگذاران آن وجود داشت؛ ایده‌ای که مورد توجه کردهایی از مناطق مختلف کردستان ایران بود، کسانی که می‌خواستند یک آلترناتیو مارکسیستی انقلابی در برابر حدکا، که آن را حزبی اصلاح طلب و بورژوازی می‌دانستند، ایجاد کنند.<sup>۵</sup> مفهوم آلترناتیو انقلابی به این صورت، مشخصه‌ی آشنای گفتمان چپ رادیکال گرد در حوزه عمومی نهان تا قبل از گسست انقلابی ۱۳۵۶-۱۳۵۷ بود. گفته می‌شود که افزایش اعتراضات مردمی، گشایش عرصه سیاسی و کاهش قابل توجه کارایی دستگاه‌های امنیتی دولت، شرایط را برای شکل‌گیری این سازمان فراهم کرده است هر چند که تاریخ دقیق تأسیس این سازمان و هویت بنیان گذاران اصلی آن تا به امروز مشخص نیست. با وجود فقدان اطلاعات دقیق، با اطمینان می‌توان گفت که تشکیلاتی که با نام سازکا معروف شد، زمانی متولد شد، که مبارزه برای نابودی دیکتاتوری سلطنتی به مرحله‌ی نهایی و سرنوشت ساز خود رسیده بود.<sup>۶</sup> بنابراین بررسی گفتمان و عملکرد سازمان، شکل‌گیری ایدئولوژیک و

3- Vali op. cit. 2011)

4- Vali, ibid

۵- این دیدگاه به شکل روشنی در اعلامیه‌ای یک صفحه‌ای بیان شده است که تشکیل سازکا را در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ ش اعلام می‌کند. این اعلامیه مواضع سیاسی و ایدئولوژیک سازمان را در مقابل احزاب و سازمان‌های سیاسی موجود در عرصه سیاسی و در همزمانی انقلابی ۱۳۵۶-۱۳۵۷ ش در کردستان و گل ایران تعریف می‌کرد. هویت مارکسیست-لنینیستی سازمان به وضوح با لحنی مائویستی بیان می‌شود که سوگیرهای ایدئولوژیک‌شان را برجسته می‌کند. این سند فاقد تاریخ و محل انتشار است. از علی کریمی که رونوشت این بیانیه‌ی مهم را در اختیار من قرار داد سپاسگزارم. همچنین بنگرید به مصاحبه ساعد وطن‌دوست ( سوئد ، مارستا ، می ۱۹۹۹م) و یوسف اردلان ( پاریس ، ژوئن ۲۰۰۱ و اریل، سپتامبر ۲۰۰۶) هردوی آنها بر این باور بودند که سازکا از سوی گروه کوچکی از مردان جوان گرد از بخش‌های مختلف خاک کردستان تأسیس شد که در مرحله‌ی نهایی گسست انقلابی ۱۳۵۶-۱۳۵۷ در عقاید مائویستی-مارکسیستی هم فکر بودند. این دیدگاه از سوی تعدادی دیگر از اعضای سابق سازمان، ساکن در کشورهای مختلف اروپای غربی از اواخر دهه‌ی ۱۳۵۰ به طور جداگانه تأیید شده است. همچنین بنگرید به ایوب زاده، ایوب، چپ در روزه‌های کردستان و آرمان ناسیونالیسم کردی.

برنامه‌ی سیاسی آن ایجاب می‌کند که تحلیل به سرعت پیش رود و تمرکز خود را از دوره منتهی به گسست انقلابی ۱۳۵۶-۱۳۵۷ به دوره پس از فروپاشی دیکتاتوری سلطنتی و پیروزی انقلاب و مرحله کوتاه اما سرنوشت ساز تحکیم حاکمیت روحانیت و قدرت دین سالاری معطوف کنیم.

## کومله سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان و عرصه فعالیت سیاسی آن در کردستان

تنش همیشگی بین مقوله‌های اتنیکی و طبقاتی در گفتمان سازکا و متعاقب آن حرکت به سوی ارتدوکس کمونیستی تا حد زیادی تحت تأثیر تحولات در زمینه‌های سیاسی و گفتمانی در کردستان و به طور کلی ایران بود. در چشم انداز گُردی، مبارزه‌ی سازکا برای به رسمیت شناختن هویت و حقوق گُردها در دو جبهه‌ی متمایز سیاسی و ایدئولوژیک صورت می‌گرفت که به ترتیب از سوی ناسیونالیسم «مارکسی شده» و اصلاح‌طلبی اجتماعی حدکا ایران از یک سو، و اجماع ضد امپریالیستی در حال ظهور در صفوف چپ مارکسیست غیر گُرد از سوی دیگر تعریف می‌شد. تغییر گرایش از زمینه‌های مائوئیستی پیشین به ارتدوکس کمونیستی ضد پوپولیستی پس

---

۶- طبق نشریات رسمی سازکا در ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ تأسیس شد و هر سال به این مناسبت جشن گرفته می‌شود. با این حال، عبدالله مهتدی از اعضای مؤسس سازکا و رئیس کنونی حزب کومله کردستان ایران در توضیح دیدگاه رسمی استدلال می‌کند که سازکا به هیچ وجه در این تاریخ متولد نشده است و این سازمان بیش از ۹ سال قبل از انقلاب وجود داشته است. در نشست اخیر در واشنگتن دی سی (۲۰ خرداد ۱۳۹۷) او دوباره بر دیدگاه خود تأکید کرد و با روایت من در مورد شکل‌گیری سازکا مخالفت کرد. حسین مراد بیگی و ایرج فرزاد هر دو از اعضای مؤسس که بعداً برای پیوستن به حزب کومنیست کارگری ایران از سازکا جدا شدند دیدگاه مهتدی درباره تشکیل و سیر تکاملی سازکا را به چالش کشیدند. به گفته آنها سازکا در اولین کنگره خود در ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ رسماً تشکیل شد و از سازمان قبلی که در سال ۱۳۴۸ تأسیس شده بود خارج شد. گروه دوم، که به تعبیر بنیان‌گذاران آن تشکیلات نام داشت گروهی مارکسیستی-مائوئیستی بود که هیچ هویت قومی خاص، گُرد یا غیر از آن را در بر نمی‌گرفت. بخشی از بنیان‌گذاران این حزب غیر گُرد بودند و برنامه‌ی مشخصی برای گُردستان نداشتند سازکا از سوی اعضای گُرد تشکیل شد و نام گُردی را برای خود انتخاب کرد که در قلمرو گُردها فعالیت می‌کرد. از این رو، هیچ پیوستگی منطقی بین تشکیلات و سازکا از نظر سیاسی و سازمانی وجود نداشت. (بنگرید به ایوب زاده، ۲۰۰۲، صفحات ۱۸-۲۲) این دیدگاه از سوی بیانیه کمیته‌ی اجرایی ک.ش.ز.ک. ادر نشریه شورش ارگان رسمی سازمان در شماره ۱ پاییز ۱۳۵۸ تأیید شده است.

از کنگره دوم همانطور که مشاهده شد تا حد زیادی ناشی از فشار توآمانی بود که با افزایش محبوبیت چپ مارکسیست غیر گُرد به ویژه حزب توده و فدائیان خلق در مراکز عمده شهری گُردی بر سازمان وارد می شد. می توان دید که حدکا برای پاسخ به رادیکالیسم روبه رشد در میان نسل جوان خرده بورژوازی شهری گُرد و طبقه‌ی متوسطی که به تعداد قابل توجهی به صفوف سازمان‌های مارکسیستی غیر گُرد می پیوستند، ضعیف و ناتوان بود. از سوی دیگر، رادیکالیسم جدید سازکا و تأکید بر تعهد صریح بر کمونیسم انقلابی، همراه با نفی اقتدار رژیم اسلامی، برای بخش رادیکال خرده بورژوازی شهری گُرد که در مارکسیسم و سیاست انقلابی دست و پا می زدند جذابتر بود. سرازیر شدن نیروهای تازه نفس به صفوف سازمان به ویژه پس از حمله نظامی مرداد ۱۳۵۸، اعتماد به نفس رهبری نسبتاً بی تجربه سازمان را افزایش داد و عزم آنها را برای به چالش کشیدن زمینه‌های ارتدکس‌تر تجدید نظر طلبی پوپولیستی حزب توده و فدائیان خلق تسریع کرد. اما رادیکالیسم سیاسی سازکا که ادعای پرچمداری مارکسیسم انقلابی نه تنها در گُردستان بلکه در کل ایران را داشت با مخالفت شدید رقیب گُرد و مخالفان غیر گُرد آن در عرصه سیاسی مواجه شد.

در عرصه‌ی میدان سیاسی گُردی، همانطور که مشاهده شد، مرزهای گفتمانی مبارزه قدرت با حدکا عمدتاً با مفهوم اتنیکی گُرد قابل تعریف بود و ادعاهای رقیب برای نشان دادن مبارزه برای خودمختاری منطقه‌ای، مقوله‌های طبقاتی مارکسیستی را تحت الشعاع قرار می داد. در مبارزه برای خودمختاری گُردها، بازنمایی گفتمانی حقوق گُردها، شامل زیر سؤال بردن- مخالفت با هویت اتنیکی-ملی حاکمیت بود و شرایط مبارزه علیه رژیم اسلامی عمیقاً اتنیکی- ملی بود. در غیر این صورت زمینه چندانی برای کارکرد گفتمان طبقاتی سازکا سوای سطح رتوریک وجود نداشت که به موجب آن ارجاع به خصلت بورژوازی حزب دموکرات و ماهیت تجدید نظرطلبانه ایدئولوژیک آن، اعتبار ارتدوکس مارکسیستی خود را تأیید می کرد. تداوم مبارزه برای خودمختاری منطقه‌ای بدین معنا بود که دسته‌بندهای اتنیکی مرزهای گفتمان و پراتیک گُردها را

مشخص می‌کردند و استیفای حقوق کردها، خواه مبتنی بر اصلاح‌طلبی اجتماعی حدکا و یا مارکسیسم انقلابی سازکا لزوماً با هویتِ اتنیکی یکپارچه ( اتنیک و زبان فارسی ) رژیم اسلامی مخالفت می‌کرد و در برابر تحمیل آن بر کردستان مقاومت می‌کرد، همانطور که در بحث‌های مربوط به تهیه و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی در آذر ۱۳۵۸ به وضوح نشان داد شد.<sup>۷</sup>

برداشتِ کومله از مفهوم ارتدوکسِ مارکسیستی انقلابی با نیروهای مارکسیستِ غیر کُردی که پیش از این پایگاه‌های عملیاتی فعالی در کردستان ایجاد کرده بودند، تفاوت داشت. حزب توده و فدائیان خلق هر دو قصد داشتند از خلاء سیاسی به وجود آمده که ریشه آن فقر نظری و ناسیونالیسم اتنیکی سفت و سختِ حزب دموکرات کردستان بود سوء استفاده کنند. بدین معنا، کومله در ادامه نه تنها به دلایل ایدئولوژیک، بلکه مهم‌تر از آن در عرصه سیاسی آنها را به چالش کشید؛ زیرا آنها در تلاش بودند تا بخش‌های ناراضی خرده بورژوازی شهری کُرد را جذب کرده و رادیکالیسم خود را در جهت اجماع ضدامپریالیستی نوظهور در جناح چپ طیف سیاسی در مرحله‌ی اولیه جنگ قدرت پس از انقلاب به ویژه در وقایعی که منجر به اشغال سفارت آمریکا از سوی اسلام‌گرایان رادیکال و متعاقب آن سقوط دولت موقت در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ شد، هدایت کنند - از این رو در همان ابتدای امر، خصومت فزاینده حزب توده نسبت به کومله و ریتوریک انقلابی ضد پوپولیستی آن، پژواکی انتقادی از واکنش غالب شوروی به اتهاماتِ مائوئیستی تجدید نظرطلبی و سوسیالِ امپریالیسم در عرصه بین‌المللی کمونیستی بود. فدائیان خلق که در ابتدا با برداشت حزب توده از دولت شوروی و ادعای آن مبنی بر نمایندگی مارکسیسم بین‌المللی مخالف بودند به همان اندازه مائوئیسم کومله را مورد انتقاد قرار می‌دادند و پوپولیسم روستایی و

۷- کومله و حزب دموکرات هر دو پیش نویس جدید قانون اساسی را که از سوی مجمع تجدید نظر خبرگان تهیه شده بود رد کردند، این قانون که تحت سلطه اسلامگرایان تندرو بود در نظر داشت دکترین ولایت فقیه را به عنوان منبع اصلی قدرت با قانون ترکیب کند. آنها از شرکت در فرزنداوم برای تصویب قانون اساسی خودداری کردند. برای تحلیل دقیق مبارزات حول محور تولید و تصویب قانون اساسی به شیرازی بنگرید. ۱۳۷۷



سیاست سکتاریستی آن را رد می‌کردند. با تغییر روند حوادث کردستان در تابستان و معطوف شدن کانون مناقشه به ماهیت اجتماعی رژیم اسلامی و شرایط مبارزه ضد امپریالیستی در ایران پس از انقلاب، خطوط گفتمانی این منازعه به زودی تغییر کرد. سیر رویدادها در سال ۱۳۵۸ یعنی تهاجم نظامی به کردستان در ماه مرداد و به دنبال آن تسخیر سفارت آمریکا در آذر ۱۳۵۸ فارغ از تغییر خطوط گفتمان نظری و سیاسی چپ، مشکل اساسی و ضعف ماندگار کومله را نیز آشکار کرد: یک سازمان گردی محلی با ایدئولوژی کمونیستی انقلابی که به سوسیالیسم در ایران می‌پرداخت. مخالفت کومله با اجماع فزاینده ضد امپریالیستی در جناح چپ، و طرد رادیکال آن از رژیم اسلامی، این سازمان را بیش از پیش به سوی پایگاه اتنیکی محدود خود سوق داد و بدین ترتیب شکاف موجود بین گفتمان کمونیستی رادیکال و عملکرد حزبی- محلی آن بیش از پیش نمایان شد. با شروع جنگ بین ایران و عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۸ وضعیت نامساعد کومله تشدید شد. جنگ به طور قابل توجهی پایگاه‌های لجستیکی و عملیاتی سازمان را افزایش داد اما حمایت از عراق علیه رژیم اسلامی تنها هویت اتنیکی آن را برجسته کرد. موج ناسیونالیسم ایرانی که با شروع جنگ شتاب گرفته بود حق انتخاب‌های کومله را برای پیگیری اهداف استراتژیک در حوزه سیاسی ایران به طور جدی از بین برد. اگر چه کومله در کردستان قوی‌تر و محبوب‌تر شده بود اما ظرفیت آن برای پیشگامی یک جنبش کمونیستی انقلابی در ایران محدودتر بود. در حقیقت، پایه‌های سیاسی پوپولیسم اتنیکی کومله در کردستان در نسبت معکوس با مبنای سیاسی گفتمان طبقاتی کمونیستی آن در ایران رشد کرد. این واقعیت تلخ شکاف رو به گسترش بین گفتمان طبقه محور کمونیستی و رویه‌ی پوپولیستی اتنیکی کومله بود که رهبری آن را به جستجوی متحدانی در عرصه سیاسی ایران سوق داد. رهبری کومله نه تنها به یک متحد کمونیستی نیاز داشت تا بتواند یک پیشاهنگ انقلابی واقعی برای پرولتاریای ایران که اهداف سیاسی و ایدئولوژیک گسترده‌ای داشت بیابد، بلکه برای این هدف خود زمینه‌ی تئوریک و

دانش لازم برای توضیح و دفاع از سیاست طبقاتی غالباً سکتاریستی خود در برابر چپ پوپولیست در عرصه‌ی پرتنش و انباشته شده‌ای سیاسی فراهم کند، چرا که ستیز مداوم با حزب توده و سازمان فدائیان خلق، به روشنی ضعف نظری پذیرفته شده از سوی رهبری کومله و مغالطه‌ی ناشی از باور پوپولیستی آن را آشکار کرده بود؛ باوری که مدعی بود نظریه‌های مناسب از دل تجربه‌های عملی سازمان زاده می‌شوند. سه سال از تشکیل این سازمان گذشته بود اما این ضعف بنیادی همچنان آشکار در برابرش قرار داشت؛ اعتباری برای ادعای پابندی ایدئولوژیک آن باقی نگذاشت و در تضاد کامل با آرزوی دیرینه‌اش برای نمایندگی طبقه‌ی کارگر ایران در مبارزه برای سوسیالیسم بود. تشکیل حزب کمونیست ایران که حاصل ادغام سازمانی با حزب اتحاد مبارزان کمونیست (EMK)؛ از این به بعد اتحاد مبارزان کمونیست) در شهریور ۱۳۶۲ بیش از یک گام تاکتیکی صرف در جهت تحقق هدف استراتژیک اعلام شده کومله بود. همچنین این ادغام پاسخی به فقر تئوریک مژمن کومله بود که با سرکوب دشمن ایدئولوژیک مشترک آنها یعنی حزب توده در اوایل اردیبهشت ۱۳۵۸، شتاب گرفته بود. از این رو، ادغام کومله با اتحاد مبارزان کمونیست ناشی از همان نیازی بود که ۳۰ سال قبل حزب دموکرات کردستان را به آغوش حزب توده سوق داد. ورود اتحاد مبارزان کمونیست به صحنه‌ی سیاسی کردستان که پیش از این از سوی کومله به سمت راست‌گرایی ایدئولوژیک پس از کنگره دوم آن پیش‌بینی - آغاز شده بود، نقطه عطفی در تاریخ کوتاه سازمان بود. با ادغام سازمان بلافاصله توازن نیروها تغییر کرد و اتنیک‌گرد به نفع طبقات مارکسیست کنار زده شد، این امر نشان دهنده پایان درگیری مستقیم کومله با مسئله‌گرد در سال‌های بعدی بود. همچون حدکا در سال‌های قبل از آن، سرنوشت کومله این بود که بهای سنگینی برای بی تجربه‌گی سیاسی، فقر نظری و دگماتیسم ایدئولوژیک رهبری خود بپردازد.

## نوسان اتنیکی-ملی و هویت طبقاتی

سازکا در اواخر بهمن ۱۳۵۷ به عنوان یک سازمان مارکسیست-لنینیست متعهد به سوسیالیسم انقلابی تشکیل شد. همان طور که گفته شد، گسست انقلابی و آشوب‌های متعاقب آن در عرصه سیاسی کشور، در تحقق ایده مشترک گروه کوچکی از دانشجویان گرد که متعاقباً هسته‌ی مرکزی سازمان را تشکیل دادند، نقش بسزایی داشت. آن‌ها به عنوان بنیان‌گذاران یک سازمان مخفی مائوئیستی با الهام از تحولات رادیکال هر چند کوتاه مدت در جناح چپ جنبش گرد در کردستان عراق که منجر به تشکیل کومله رنجبران در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ شده بود شروع به کار کردند. بنیان‌گذاران گروه مائوئیست گرد در دانشگاه‌های ایران به مانند رهبری کومله رنجبران در کردستان عراق که بسیار با آنها هم صدا بودند، با جهان بینی الهام گرفته از آموزه‌های مائو و تفسیر او از مارکسیسم انقلابی در عصر مبارزه برای سلطه جهانی بین امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی همسو شدند. ایران از دید آنها، کشوری نیمه فئودالی و نیمه مستعمره بود که از مرحله انقلاب‌های دموکراتیک که مشخصه آن مبارزه مردمی برای رهایی از سلطه امپریالیستی و استثمار فئودالی بود عبور می‌کرد.<sup>۸</sup>

با اینکه این گروه نوپای گرد قبل از انقلاب هیچ بیانیه‌ای از مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود منتشر نکرد اما تعهد به سوسیالیسم انقلابی و تقدم مبارزه برای آزادی کارگران و دهقانان ایرانی از شر همزاد استثمار سرمایه‌داری و سلطه امپریالیستی از مصادیق تغیرناپذیر گفتمان رادیکالی بود که بعدها از سوی سازکا تصریح و اتخاذ شد.<sup>۹</sup> به گفته آنها این تعلق خاطر با تعهد آنها به [هویت] گردی و برچیده شدن ستم ملی در

۸ - اعضای مؤسس شرکت کننده در اولین کنگره سازکا به شرح زیر بود : فواد مصطفی سلطانی، محمد حسین کریمی، عبدالله مهتدی، طیب عباس روح الهی، محسن رحیمی، ابراهیم علیزاده، ساعد وطن دوست، حسین مراد بیگی، عمر ایلخانی زاده و ایرج فرزاد. بنگرید به ایرج فرزاد در ایوب زاده، ۲۰۰۲.

۹ - . شورش (۱۳۵۸)

ایران مغایر یا ناسازگار نبود زیرا آنها متقاعد شده بودند که انقلاب سوسیالیستی در ایران ابزار و شرط حل «دموکراتیک» مسئله کردستان است. این موضع‌گیری سیاسی که به هیچ وجه بدیع یا نامأنوس نبود به طور مشخص با مفهوم «ستم مضاعف» صورت بندی می‌شد که بیشتر یک حسن تعبیر سیاسی بود تا یک چارچوب مفهومی نظری دقیق. این تعبیر عمدتاً از جزوه مشهور استالین در مورد مسئله ملی الهام گرفته شده بود که در ادبیات چپ‌های مارکسیستی از اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰ در مورد مسئله ملی رایج بود. این مفهوم [ ستم مضاعف ] به عنوان ابزاری مبتکرانه برای بیان روابط دموکراتیک ملی در مناسبات طبقاتی تلقی می‌شد. اما با توجه به تقدم مفهوم طبقه‌ی اجتماعی و نیروی غالب دترمینیسم طبقاتی، ستم مضاعف به وضوح نشان دهنده جایگاه فرعی مسئله ملی در گفتمان چپ مارکسیستی بود. با این حال، این مفهوم در عمل تنش نظری همیشگی را در هسته‌ی اصلی رویکردهای مارکسیستی لنینیستی به مسئله ملی را پنهان می‌کرد. به بیان دیگر تنش نظری بین دترمینیسم طبقاتی و مناسبات ملی دموکراتیک که هر زمان اتنیسیته مرزهای گفتمان و پراتیک سیاسی را تعریف می‌کرد، تأثیر سیاسی زیادی بر جای می‌گذاشت. لذا، سازکا از این قاعده کلی مستثنی نبود. سازمان این تنش بنیادی و بی‌ثبات کننده را به ارث برد که بی وقفه شکاف فزاینده بین گفتمان و پراتیک آن را در عرصه سیاسی آشکار می‌کرد.

اندکی پس از انقلاب، رهبری سازکا برای کنار گذاشتن مائوئیسم خام سال‌های آغازین شکل‌گیری خود اقدام کرد، بدین ترتیب توصیف ناقص و منسوخ از ایران در دهه‌ی ۱۳۵۰ به عنوان یک جامعه‌ی نیمه فئودالی و نیمه مستعمره کنار گذاشته شد. اما این تغییر موضع، خصلت پوپولیستی گفتمان آن را تحت تأثیر قرار نداد. بیانیه‌های سیاسی سازمان، هر چند اندک و گهگاه و سخنرانی‌های عمومی و نطق‌های رهبری پرشور اما تازه کار آن همچنان تحت سلطه‌ی واژگان و استعاره‌های

پوپولیسم رادیکال روستایی بود که کانون آن روابط اجتماعی و اقتصادی حاکم در روستاهای کردستان بود. در واقع تلاشِ پوپولیستی برای برابری اجتماعی-اقتصادی و دگرگونی ساختاری سازمان تولید و توزیع در روستاهای کردستان که به طرق مختلف از سوی شخصیت‌های پیشرو تکرار شد پیوند دیالکتیکی یک رابطه‌ی آشفته بین طبقات و مبارزات آزادی بخش ملی در گفتمان اولیه سازکا را شکل داد. به طور کلی انتیسیته کرد چارچوب‌های پراتیک سیاسی سازکا را تعیین می‌کرد و به دسته بندی‌های طبقاتی رنگ اتنیکی مشخصی داده می‌شد که به طور جدی ادعای نمایندگی نیروهای طبقاتی و روابط خارج از قلمرو کردی را تضعیف می‌کرد. این بدین معناست که علیرغم گفتمان طبقاتی، سازکا ظاهری اتنیکی کردی خود را در زمینه سیاسی حفظ کرد.<sup>۱۰</sup>

این ظاهر اتنیکی، اگر چه دلیل اصلی محبوبیت و مشروعیت سریع سازمان نزد عموم کردها بود و به آن کمک می‌کرد تا خط مرزی مشخصی را با سازمان‌های مارکسیست غیر کردی در عرصه‌ی سیاسی ترسیم کند، خیلی زود به مانعی در چشم اکثر رهبران سازمان تبدیل شد. آن‌ها که ناخشنودی خود را از این هویت اتنیکی برجسته چندان پنهان نمی‌کردند، نیروی وحدت‌بخش آن را رد می‌کردند، چرا که آن را مانعی در مسیر تلاش‌شان برای شکل‌دادن به هویتی پرولتاریایی ایرانی و سراسری برای سازمان می‌دانستند. این رگه ضد اتنیکی همچنان در گفتمان سازکا ادامه یافت و در تلاش برای تأکید بر هویت انقلابی مارکسیستی سازمان به اوج خود رسید. برای یک سازمان منطقه‌ای با حوزه تحت نفوذ عمدتاً اتنیکی [ این رگه ضد اتنیکی ] به مثابه نابودی تدریجی خود در مقیاس بزرگ بود که در دگردیسی سازمان به حزب

۱۰ - تنها در کنگره دوم بود که رهبری سازکا تلاش کرد تا موضع انتقادی روشن و همه جانبه‌ای نسبت به پوپولیسم اتخاذ کند و در عین حال تعهد خود را نسبت به ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی تحت رهبری پرولتاریای ایران اعلام داشت. از این رو، پوپولیسم به عنوان انحراف از مسیر حقیقی مارکسیستی تعریف می‌شود و به تأثیر تجدید نظر طلبی و نظریه جهان سوم نسبت داده می‌شود که این دومی در ادبیات چپ در ایران به طور کلی تعبیری برای مائوئیسم است. مصوبات دومین کنگره سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران اسفند ۱۳۶۰، گسست از مائوئیسم در سومین کنگره سازکا زمانی که این سازمان دوباره هویت مارکسیستی سنتی خود را احیا کرد، به پایان رسید. به قطعه‌نامه‌ها و پیام‌ها کنگره سوم در فروردین ۱۳۶۱ مراجعه کنید.

کمونیست ایران در سال ۱۳۶۰ به اوج خود رسید. اکنون حدود ۳۰ سال پس از آن هزیمت و چندین انشعاب فاجعه بار در این سازمان که همگی به طور مستقیم به این موضوع مرتبط می‌شوند بخش عمده‌ای از رهبران گروه‌های انشعابی که مدعی میراث انقلابی سازکا هستند هنوز با اتنیسیته و هویت اتنیکی گرد هر چند به درجات مختلف، مخالف هستند. پاسخ آنها اعم از انکار تا پذیرش ضمنی وضعیت اتنیسیته گرد در بازنمایی هویت سازمان‌های انشعابی آنها، به همان اندازه که متنوع است، به دور از ابهام است. اغراق آمیز نیست اگر بگوییم آنها هنوز در شیپورهای خود از سمت ناصواب می‌دمند. در ادامه این فصل به این نکته باز خواهیم گشت. اما به رغم تعصبات مارکسیستی بدنه-ی رهبری، هویت اتنیکی سازکا نقش تعیین کننده‌ای در مرحله شکل‌گیری آن ایفا کرد، به‌ویژه در زمانی که این سازمان نوبا به تدریج به درون میدان سیاسی بی‌ثباتی پرتاب شد که هنوز زیر فشار پسرلرزه‌های گسست انقلابی و فروپاشی دیکتاتوری سلطنتی قرار داشت. در حقیقت، اتنیسیته گرد در تعیین جایگاه سازمان در عرصه سیاسی هم به عنوان یک آلترناتیو رادیکال برای حدکا و هم به عنوان یک رقیب گرد برای سازمان‌های مارکسیست ایرانی فعال در کردستان نقش اساسی داشت، به ویژه آنجایی که به موضوع حیاتی عضوگیری از میان صفوف در حال گسترش نسل جدید خرده بورژوازی شهری گرد مربوط می‌شد - چرا که هویت گردی سازمان و زیربنای سیاسی پوپولیسی آن در خدمت لاپوشانی کردن شکاف فزاینده بین مبانی نظری گفتمان و پراتیک آن، یعنی به ترتیب بین دترمنیسم‌های طبقاتی یک گفتمان رادیکال مارکسیستی و چارچوب اتنیکی یک پراتیک سیاسی پوپولیستی بود. این شکاف به روشنی خود را در دو هدف سیاسی اصلی اما منحصر به فرد متقابل «سازکا» نشان داد: ایجاد یک حزب کمونیست انقلابی حقیقی برای طبقه‌ی کارگر ایران از یک سو و یک دولت خودمختار برای مردم گرد از سوی دیگر. با توجه به تناقض آشکار در بیان شرایط سیاسی و اقتصادی امکان تحقق این اهداف،

رهبر سازکا در یک دستورالعمل اولیه ابراز امیدواری کرد که طبقه‌ی کارگر ایران تعهد مادام‌العمر به مبارزه برای حقوق مردمان ایران و آزادی‌های دموکراتیک مدنی در ایران ابراز کند. اما همانطور که سیر حوادث پس از انقلاب ثابت کرد در دنیای واقعی سیاست در ایران، حل این تناقض به چیزی بیش از امید محض به حسن نیت طبقه‌ی کارگر ایران نیاز داشت. موضع‌گیری اولیه سازکا در قبال مسئله‌ی کردها نشان از سردرگمی آشکار آن داشت و نشان دهنده عدم جهت‌گیری مشخص در رهبری سازمان بود. این ادعای مائوئیستی مبنی بر اینکه مواضع نظری درست ناشی از تجربه‌ی زندگی و پراتیک انقلابی مردم است، و در اولین دستورالعمل سازمان پس از آغاز به کار در اواخر بهمن ۱۳۵۷ بر آن تصریح شده بود بیش از یک لفاظی انقلابی صرف بود. این شکاف همچنین اعتراف غیر مستقیم به فقدان برنامه و خط مشی سازمان بود؛ سازکا پیشنهاد کرد که یک برنامه‌ی جامع و آگاهانه‌ی نظری تدوین شود که مواضع سیاسی خود را در مورد مسائل اساسی سیاسی از جمله مسئله کردها در جریان مشارکت در روند سیاسی در حال گسترش را مشخص کند. اما علی‌رغم این تجربه‌گرایی پوپولیستی ساده لوحانه، این بیانیه به اصطلاح حاوی اصول ضروری یک پروژه خودمختاری منطقه‌ای بود، هر چند به عنوان مرحله‌ای تاکتیکی در روند مبارزه برای سوسیالیسم. به بیانی دیگر، ایجاد یک حکومت خودمختاری واقعی در کردستان نه یک نتیجه منطقی، بلکه مرحله‌ی مقدماتی در رهایی جامعه‌ی تحت رهبری پرولتاریای ایران تلقی می‌شد. به نظر می‌رسد این رویکرد «تاکتیکی» به خودمختاری کردها با پیش فرض‌های ارتدوکس کمونیستی سازکا، که در یک رابطه نامطلوب با خصلت به صراحت پوپولیستی روستایی گفتمان این بیانیه‌ی گیج‌کننده اما مهم قرار داشت همسو باشد.<sup>۱۱</sup> این بیانیه مکرراً مفاهیم پوپولیستی روستایی را با استفاده از ادبیات مساوات طلبانه‌ی احساسی به منظور تعریف محتوای اجتماعی-

۱۱ - بنگرید به ارجاع ۱

اقتصادی خودمختاری گُردی مورد استناد قرار می‌داد که در واقع رابطه‌ی به ظاهر منطقی بین خودمختاری منطقه‌ای و سوسیالیسم را در گفتمان سازکا منقطع می‌کرد. به منظور تحقق انقلاب دهقانی در روستاها و تقویت ثروت بورژوازی ملی در شهرها دو هدف پیشنهادی دوره گذار در کردستان در این بیانیه، که ممکن است رادیکال باشند، به سختی می‌توانند مؤلفه‌های غیر قابل کشش طبقاتی اقتصادی یک طرح سیاسی ارتدوکس مارکسیستی را پشت سر بگذارند. عدم انسجام آشکار در گفتمان مارکسیستی سازکا در ماه‌های بعد به ویژه با توجه به تحولات در زمینه‌های سیاسی و گفتمانی پس از سقوط دولت موقت در تهران، به طور چشمگیری نمایان شد.

تحولات در عرصه سیاسی به ویژه تثبیت سریع اجماع ضد امپریالیستی در میان نیروهای مارکسیست در عرصه سیاسی پس از تسخیر سفارت آمریکا در تهران و سقوط دولت موقت، تصمیم سازکا را برای کنار آمدن با تناقضات آشکار در گفتمان و پراتیک خود را شتاب بخشید. ضرورت فزاینده خط مرزبندی ایدئولوژیک برای متمایز ساختن مواضع خود از حدکا در کردستان و سازمان‌های غیر مارکسیستی غیر گُرد در زمینه‌ی سیاسی گسترده‌تر در ایران، عامل تعیین کننده در این زمینه بود. اولی شامل ارزیابی مُجدد مفهوم بورژوازی ملی و نقش آن در فرآیند مبارزه برای خودمختاری گُردها، و دومی بازتعریف نهاد اجتماعی قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی. ازاینرو، در مصوبه‌های دومین کنگره سازکا در فروردین ۱۳۶۰ اعتراف کرد که مواضع سازمان در مورد این مسائل اشتباه بوده است و از مبانی ارتدوکس کمونیستی منحرف شده است. در ادامه این سند آمده است که این انحراف عمدتاً ناشی از تأثیر قرائت پوپولیستی از گفتمان لنین از [مفهوم] امپریالیسم بود که بر موقعیت ایدئولوژیک سازمان در مراحل اولیه آن چیره بود. این امر با تقدم «تضاد مردم - امپریالیسم» به بهای «تضاد طبقاتی» بین کار و سرمایه به عنوان یک سیستم بین المللی تولید و مبادله نشان داده شد. از این رو، به این نتیجه رسیدند که ایران یک



جامعه‌ی سرمایه‌داری و دولتِ اسلامی یک نهاد بورژوایی است که رسالتش تضمین بازتولید ابر سود<sup>۱۲</sup> امپریالیستی است.<sup>۱۳</sup>

گسستِ سازکا از پوپولیسم نه بی‌کم و کاست بود نه بی‌چون و چرا. سازمان قرار بود در طی چند سال آینده بارها و بارها به این موضوع بازگردد. اگر چه صدور بیانیه‌های جدی و تأثیرگذار که مبتنی بر تقدم طبقه بر تضاد دموکراتیک مردمی و اصرار بر خصلت بورژوایی رژیم اسلامی بود بستری سترگ برای مقابله با اجماع رو به رشد ضد امپریالیستی در جناح چپ سیاسی برای سازمان فراهم کرد اما نمی‌توان آن‌ها را برای قلع و قمع پوپولیسم در گفتمان و پراتیک سازکا در نظر گرفت. درست است گفتمان لینین در باب امپریالیسم با تأکید بر جنبش‌های آزادیبخش ملی، گرایش نهفته‌ی پوپولیستی تأثیرگذاری [ در درون خود ] داشت، اما تداوم پوپولیسم در گفتمان سازکا منبعی دیگر و به همان اندازه قدرتمند داشت: اتنیسیتی‌گردی، که در عین تعیین مرزهای پراتیک سیاسی سازکا، در بیشتر مواقع آن را به سمت ناسیونالیسم سوق می‌داد به ویژه در زمینه‌های تضاد و منازعه با حدکا که به طور کلی با خودمختاری‌گردها و حقوق مدنی و دموکراتیک همسو بود. اتنیسیتی‌گردی نه تنها مواضع سازمان را در این منازعه تحت تأثیر قرار داد بلکه با کار بر روی ساختار استدلال‌های متقابل که برای دفاع از آنها در برابر رفرمیسم ادعایی بورژوایی حدکا در زمینه‌های سیاسی استفاده می‌شود یک مرز گفتمانی ناگفته هر چند شناخته شده را حول برنامه‌ی گردی سازمان ترسیم می‌کرد. این واقعیت که سازکا از یک برنامه‌ی خودمختاری منطقه‌ای با استفاده از مقوله‌های طبقاتی مارکسیستی دفاع می‌کرد

12- super-profit

۱۳- این سند، اقتصاد را منشاء انحراف معرفی می‌کند و مدعی تلاش برای ریشه کن کردن آن از سازمان است، اما هیچ اشاره‌ای به اسلام سیاسی در توصیف دولت در ایران پس از انقلاب نمی‌کند. از این رو، دولت به عنوان نماد بورژوایی سلطه‌ی طبقاتی شناخته شد. و اسلام سیاسی برای شکل‌نهادی قدرت سیاسی در ایران پس از انقلاب کاملاً اتفاقی تلقی می‌شد. این تصور تقلیل‌گرایانه از دولت و رابطه‌ی بین اسلام سیاسی و قدرت سیاسی تردیدهای جدی را در درک سازکا از مفهوم اقتصاد در گفتمان مارکسیستی و اهمیت آن در گفتمان و عملکرد سازمان را با تردیدهای جدی مواجه کرد. اقتصادگرایی و تقلیل‌گرایی طبقاتی، که به طور گسترده شناخته شده‌اند [ دو مفهوم ] جدایی‌ناپذیرند. که اولی دومی را پیشفرض قرار می‌دهد.

بدین معنا بود که اتنیسیته‌ی گُرد بدون قید و شرط جایگاه و دامنه‌ی کارایی این مقولات را مشخص می‌کند. همچنین با توجه به این واقعیت که سازکا در مخالفت با حدکا با اجماع ضد امپریالیستی در مورد چپ سازماندهی شده و تقویت شده از سوی حزب توده و عدم پذیرش توصیف توده از سرشت رژیم اسلامی سهیم بود، توسل سازمان به تقدم مناسبات طبقاتی و تضادها همیشه از دستیابی به هدف مورد نظر ناکام می‌ماند. نبردهای سیاسی و ایدئولوژیک سازکا با حدکا باید بر مبنای بسترهای ناسیونالیستی انجام می‌شد و مسیر گذر از مارکسیسم به ناسیونالیسم، از طبقه به هویت ملی همیشه از قلمرو پوپولیستی می‌گذشت: زمینه‌ی شناخته شده و بسیار لگدمال شده برای بازنمایی عمومی محتوای اجتماعی و اقتصادی برنامه‌ی گُردی آن. بنابراین آنچه که به عنوان یک حمله‌ی پر هیاهوی مارکسیستی به پوپولیسم ریشه‌دار سازمان آغاز شده بود، چندان دور از دسترس نبود. البته سازمان هر چند به شیوه‌ای غیر مستقیم، به پوپولیسم بازگشت، زیرا مقوله‌های طبقاتی مارکسیستی که برای انتقاد و رد حدکا و دیگر دشمنان طبقاتی پرولتاری ایران بکار می‌برد نقش خود را در چارچوب برنامه اتیکی سازکا برای رهایی کردستان از دست دادند.<sup>۱۴</sup>

مبارزه‌ی فراگیر سازکا علیه «انحراف پوپولیستی» در سازمان نیز به رویکرد آن در قبال مسئله گُردها مربوط می‌شد. بی تردید انتقاد سازمان از خوانش‌های پوپولیستی از مفهوم امپریالیسم لنین و رد نقش مترقی بورژوازی ملی در فرآیند انقلاب دموکراتیک برای تثبیت اعتبار ارتدوکس مارکسیستی خود، پیامدهای رادیکالی بر رویکرد آن به حقوق گُردها و مفهوم خودمختاری منطقه‌ای داشت. در واقع، یک رویکرد عاری از «رفرمیسم بورژوایی» بیش از هر چیز مستلزم یک برنامه‌ی خودمختاری با مُفاد اجتماعی-اقتصادی و سیاسی لازم برای تضمین تحقق حقوق گُردها در چارچوب

۱۴ - برای نمونه بنگرید به «کومله و مسئله ملی در کردستان» پیشرو، شماره ۲، مهر ماه ۱۳۶۰. همچنین «جنبش مقاومت خلق گُرد و مسئله ملی در کردستان»، ضمیمه پیشرو شماره ۲، ۴ مهر ماه ۱۳۶۰.

طبقاتی ارتدوکس کمونیستی ضد پوپولیستی جدید در سازمان بود. به روایتی دیگر، سازکا ملزم به خلق یک برنامه‌ی سوسیالیستی برای خودمختاری کردها بود که در آن مناسبات طبقات اجتماعی نه تنها شرط تحقق حقوق اتنیکی را مشخص می‌کرد بلکه مهمتر از آن، مشارکت آنها را در پیروزی نهایی سوسیالیسم تضمین می‌کرد. این [ برنامه‌ی سوسیالیستی ] در واقع به معنای اختصاص ویژگی طبقاتی به حقوق اتنیکی و در نهایت تبیین حقوق ملی برای تعیین حق سرنوشت از منظری کاملاً طبقاتی به صورت نظری و سیاسی بود. این کار بزرگی بود که تقریباً تا پیش از این تئورسین‌های مارکسیست در سراسر جهان به اندازه تاریخ خود مارکسیسم از آن طفره رفته بودند.<sup>۱۵</sup>

دیری نپایید که اغوای خلوص ایدئولوژیک سازکا را به بن بست کشاند و آن را در غایت بی‌انتهای تقلیل‌گرایی طبقاتی خام فرو برد که به اندازه همان پوپولیسم ناامید کننده بود. در این هنگام گفتمان سازکا دچار عدم انسجام دیگری شد که در بیانیه‌ها و قطعنامه‌های آن با سهولت بی‌سابقه‌ای جریان داشت، چرا که کنگره دوم به جز لفاظی‌های رادیکال فرضی در مورد جنبش مقاومت خلق کرد، هیچ برنامه‌ی مستقلی برای تطبیق ادعاهایش با ارتدوکس کمونیستی ارائه نکرد. قطعنامه‌های کنگره دوم سازکا غرق در ستایش‌های والا از «جنبش مقاومت انقلابی و دموکراتیک خلق کرد علیه دیکتاتوری بورژوازی حاکم در ایران» شد، بی‌هیچ تحلیل جامعی از اهداف و مسائل عینی منطقه. در مقابل، قطعنامه‌ها بر «محدودیت‌های» جنبش کرد متمرکز شدند و آن را به دلیل نداشتن «پایه‌ی طبقاتی یکسان و از اینرو ناتوانی در عاملیت دگرگونی مناسبات تولید و پیروزی پرولتاریا» محکوم کردند. در قطعنامه‌ها تأکید شده بود که [جنبش کردستان]، یک «جنبش تدافعی» است که توانایی تبدیل شدن به یک حرکت سراسری برای تصرف قدرت سیاسی در ایران را ندارد. تحلیل سازکا از

۱۵ - در مورد پیچیدگی‌های مفهوم سازی مناسبات بین طبقه و مقولات اتنیکی-ملی در نظریه‌ی مارکسیستی از عصر کلاسیک تا کنون برای نمونه بنگرید به نیمنی، ای، مارکسیسم و ناسیونالیسم: ریشه‌های نظری یک بحران سیاسی لندن ۱۹۹۴. برای مطالعه‌ی این موضوع در زمینه‌ی جنبش کردها در ایران بنگرید به ولی (۲۰۰۱) مراجعه کنید.

«علل» شکل‌گیری جنبش کردستان، بحث درباره محدودیت‌های ادعایی این جنبش را تا نتیجه منطقی‌اش پیش می‌برد؛ نتیجه‌ای که با تابع کردن آن نسبت به روند تاریخی رشد و الزامات سیاسی و سازمانی جنبش پرولتاریایی در ایران، هرگونه استقلال سیاسی را از جنبش کردستان سلب می‌کرد. «جنبش مقاومت [کردها] تداوم مبارزه‌ی آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر [ایران] نیست، و این مبارزه مبتنی بر نقش طبقه‌ی کارگر ایرانی آغاز نشده است. این جنبش محصول شرایط عینی مشخصی است: ضعف سیاسی پرولتاریای ایران [که] فاقد یک حزب آگاه و پیشتاز و همچنین یک حوزه انتخابیه قوی و مستقل در صحنه سیاسی که نتوانسته است مستقیم و آگاهانه بر روند کلی مبارزات در ایران تأثیر بگذارد.»<sup>۱۶</sup>

مکانیسم نهفته و محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی جنبش کرد و نیز دلیل احیای زود هنگام و تأثیرگذار آن پس از انقلاب، به سهولت به ضعف‌های سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریای ایران نسبت داده شد. این بدین معنا بود که سرکوب هویت و حقوق کردها در ایران، نتیجه‌ی تاریخی سلطه‌ی قدرت دولتی مدرن بر جامعه‌ی کرد نیست. در واقع، گفتمان [حاکم] بر کنگره دوم سازکا نه تنها خودآیینی گفتمانی مسئله کرد، بلکه وجود آن به عنوان یک پدیده سیاسی-تاریخی در ایران را نیز نفی کرد. به نظر می‌رسید سرکوب هویت و حقوق کردها و در نتیجه پیدایش مسئله کرد در تاریخ شکل‌گیری و توسعه‌ی دولت مدرن در ایران کاملاً اتفاقی باشد. [با این وجود] مسئله کردها از نظر تاریخی نتیجه‌ی تشکیل و تثبیت دولت مدرن ملی و هویت ملی در ایران است. نادیده انگاشتن این استدلال در گفتمان قطعنامه‌های کنگره دوم که مسئله کرد در ایران نتیجه‌ی سلطه‌ی حاکمیتی بر جامعه‌ی کردستان و در نتیجه در مرکز مبارزه‌ی کردها برای به رسمیت شناختن و رهایی از ستم حاکمیتی قرار دارد، ویژگی تاریخی آن را به کلی از میان برداشت، در نتیجه طیفی از مشکلات تئوریک

۱۶ - بنگرید به قطعنامه‌ها در سال ۱۳۶۰. صفحات ۱۵-۱۷. (ترجمه نویسنده)

غیر قابل حل که در مفهوم سازی سرکوبِ اتیکی-ملی در گفتمانِ مارکسیستی وجود داشت را پنهان کرد. این نادیده انگاری ممکن است یک سهل انگاری نظری و یا حتی استراتژیِ گفتمانی برای ناپدید انگاشتنِ مشکلاتِ نظری غیر قابل حل باشد: سازکا در هر دو صورت به سختی می‌توانست از پیامدهای سیاسی آنها بر گفتمان و پراتیکِ خود در امان بماند. این سهل انگاری یا حذف بیش از هر چیزی نشان دهنده‌ی ساده لوحی سیاسی رهبری و محدودیت‌های نظری درک آنها از تئوری مارکسیستی و پراتیک نظری بود زیرا که مسائل مربوط به ویژگی تاریخی مسئله‌گرد، ماهیت فرهنگی سیاسی سلطه حاکمیت و تأثیرات آن بر جامعه‌ی گرد پس از کنگره دوم دوباره ظاهر شد و در سال‌های آتی با قدرت بازگشت تا سازمان را تحت الشعاع قرار دهد.

پیامدهای سیاسی رویکرد سازکا به مسئله‌گرد، بی‌اعتنایی بی‌کم و کاست آن به ویژگی تاریخی سلطه حاکمیت بر کردستان روشن است: ایجاد یک حزبِ کمونیست انقلابی حقیقی، برای سازماندهی و رهبری پرولتاریای ایرانی در فرآیند مبارزه برای سوسیالیسم کافی است تا حل مسئله‌گردها را نه با تحقق حقوق دموکراتیک ملی مردم‌گرد بلکه با استحاله آن در یک برنامه‌ی سوسیالیستی تمام ایرانی و زاید جلوه دادن [ مسئله‌گرد ] تضمین کند. تجزیه و تحلیل سازکا که مستلزم صورتجلساتِ کنگره دوم بود، از حدود استدلالی تقلیل‌گرایی طبقاتی مارکسیستی به لحاظ نظری و سیاسی فراتر رفت و وارد عرصه‌ی تقدیرگرایی ناب تاریخی<sup>۱۷</sup> شده بود. این تنها یک مورد ساده از دلایل سیاسی نبود که جای خود را به تعصباتِ ایدئولوژیک می‌داد، بلکه تعصباتِ ایدئولوژیک بود که جایگزین یک اصل اعتقادی شد تا گستره شکاف بین گفتمانِ ایدئولوژیک و عملکرد سیاسی سازمان، آرمان کمونیستی را به بهشتی دست نیافتنی با ابزارهای دنیوی تبدیل کند. تقدیرگرایی تاریخی کنگره دوم بذرهای کارگرگرایی افراطی<sup>۱۸</sup> را در کنگره سوم کاشته بود که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان به

17- pure historical fatalism

18- dogmatic workerism

انحلال سازکا و جایگزینی آن با حزب کمونیست ایران ( از این پس حکا<sup>۱۹</sup> ) رای دادند و تصور می‌شد طبقه‌ی کارگر ایرانی را به سوی کمونیسم سوق می‌دهد، اقدامی که کم‌تر از یک خودکشی سیاسی عامدانه نبود. با این حال، جالب است بدانید که در آن زمان هیچ کدام از عاملان مبتدی این رادیکالیسم کودکانه هرگز نمی‌خواستند حکمتِ ملغی کردن یک سازمان سیاسی فعال گُردی، محو هویتِ اتنیکی آن و جایگزینیش با یک حزب سیاسی تماماً ایرانی که هویتِ پرولتاریایی آن نه از عملکرد سیاسی‌اش بلکه از بازنمایی خیالی پرولتاریای ایرانی نشأت می‌گرفت، زیر سوال ببرند. اما تقریباً این اولین بار نبود که فعالان سیاسی مارکسیست حقیقتِ نمایندگی طبقاتی پرولتاریا را در ایدئولوژی خود می‌یافتند، این باور مذهبی که ایدئولوژی‌شان، حتی اگر هیچ رابطه‌ی سیاسی و سازمانی ارگانیکی با این طبقه نداشته باشند به آنها حق «طبیعی» نمایندگی پرولتاریا را می‌دهد. این مسئله در مورد سازمان جدید حکا صادق بود همانطور که تحولات مضحک بعدی در سازمان به وضوح نشان داد.<sup>۲۰</sup>

منطق معیوب<sup>۲۱</sup> این تقدیر گرایی در قطعنامه‌های کنگره سوم در فروردین ۱۳۶۱ به اوج خود رسید. سازکا تصریح کرد که ستم ملی ضمیمه ستم عریان بورژوازی در جامعه سرمایه‌داری است و تنها با انقلاب سوسیالیستی ریشه کن می‌شود. از این رو، مبارزات طبقاتی و دمکراتیک ملی جزء لاینفک یک فرآیند انقلابی بودند که قرار

---

#### 19- CPI

۲۰ - تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ اگر چه تهاجم برنامه ریزی شده و سازمان یافته به هویت اتنیکی سازکا بود اما به هیچ وجه نفوذ آن را ریشه کن نکرد و اتنیک گُرد به بی ثبات کردن هویت جدید پرولتری در درون سازمان ادامه داد. اما انسجام ایدئولوژیک حزب کمونیست جدید به دلیل فاصله‌ی فزاینده‌ی بین مبانی ملی/ ایرانی ادعاهای ایدئولوژیک آن و زمینه‌ی محلی/ کردی استانی پراتیک سیاسی آن به طور فزاینده‌ای تضعیف شد و ماهیت خیالی هویت پرولتاری آن را آشکار ساخت. این تنش در منازعات ایدئولوژیک، درگیرهای سیاسی و انشعابات به وجود آمده از آغاز به کار حزب کمونیست تا به امروز باقی مانده است. برای بررسی کلی ادعای قبلی بنگرید به ایوب زاده (۲۰۰۶)، [ ساعد ] وطن دوست (۱۹۹۹) و [ یوسف ] اردلان (۲۰۰۶) همچنین شرایط تشکیل حزب کمونیست را به تفصیل مورد بحث قرار دادند. [ ساعد ] وطن دوست بر ضرورت تشکیل حزب کمونیست براساس خطوط ارتدوکس مارکسیستی با لحنی که یادآور موضع حاکم بر کنگره سوم بود اصرار داشت. از سوی دیگر، [ یوسف ] اردلان دیدگاه انتقادی تری نسبت به این رویداد داشت و در فضای بحرانی کنگره سوم و بلافاصله پس از آن کمتر با رهبری همدل بود.

#### 21- flawed logic

بود در دو مرحله‌ی متوالی دموکراتیک مردمی و سوسیالیستی ادامه پیدا کند. در حالی که حضور مؤثر سازمان در میدان سیاسی کُردی برای تعیینِ جهتی انقلابی به مبارزه دموکراتیک در مرحله‌ی اول بسنده بود، مرحله‌ی سوسیالیستی نیازمند یک پیشاهنگِ کمونیستی انقلابی، یعنی یک حزب پرولتری واقعی بود تا مبارزه را به پیروزی برساند. در نتیجه، جلسات کنگره سوم به شیوه متفاوتی نیت سازکا را برای پی‌ریزی پایه و اساس تشکیل یک پیشاهنگِ کمونیستی انقلابی تکرار کرد. بیان این نیت به هیچ وجه در گفتمان سازمان تازگی نداشت. در واقع، معرفی سازکا به عنوان حامی برای ایجاد یک حزب کمونیستی انقلابی برای پرولتاریای ایران، در مرکز تصویر خود به عنوان یک نیروی کمونیست رادیکال قرار داشت. این یک ویژگی تعیین کننده برای سازمان باقی ماند و بر تفاوت‌های آن با حزب کُردی حدکا و سازمان‌های مارکسیست غیر کُردی در عرصه‌ی سیاسی در ایران به طور کلی تأکید کرد.<sup>۲۲</sup>

نتیجه‌ی منطقی این ارتدکس کمونیستی، درک مسئله ملی به عنوان یک سیاست گذار بود که به طور جدایی ناپذیری با غلبه شیوه تولید سرمایه‌داری و حکومت بورژوازی در جامعه گره خورده بود که قرار بود سوسیالیسم جایگزین آن شود. این رویکرد تقلیل گرایانه نشانه‌ی یک کُرفهمی عمیق در بطن گفتمان سازمان درباره شکل‌گیری تاریخی دولت-ملت در ایران به ویژه نهاد قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی بود. حکا در مورد مادیت گفتمان سیاسی اسلامی، یعنی ظرفیت عظیمش برای مفصل بندی مطالبات مردمی در فرآیندها و عملکردهای سیاسی و فرهنگی داخل و خارج از ساختار نهادی دولت و استفاده از آنها برای تحکیم سلطه‌ی خود بر حوزه‌ی سیاسی و تعیین مرزهای در حال تغییر مبارزات دموکراتیک مردمی در دوران پس از

---

۲۲ - بنگرید به قطعه‌نامه‌ها و پیام‌های کنگره سوم، فروردین ۱۳۶۲. بحث‌های کنگره سوم به طور کامل از سوی برخی از اعضای که در آن زمان از مسیری که سازمان در پیش گرفته بود ناراضی بودند و پس از آن از حزب سازکا جدا شدند و حاضر نشدند شاهد دگردیسی دردناک آن به حزب کمونیست باشند ثبت شده است. من از آن ک که نوارها را در اختیار من گذاشت سپاسگزارم. بخش عمده‌ای از بحث من درباره کنگره سوم و نتایج آن به اطلاعات موجود در این نوارها برمی‌گردد.

همزمانی انقلاب، چیزی برای گفتن نداشت. و همچنین در مورد کارکرد ایدئولوژیک گفتمان سیاسی اسلامی، تأثیرات سازماندهی و بسیج کننده آن که تضمین کننده سلطه‌ی اسلام‌گرایان در عرصه‌های گفتمانی و سیاسی پس از گسست انقلابی ۱۳۵۷ بود، حرفی برای گفتن نداشت. تقلیل‌گرایی فراگیر طبقاتی کنگره سوم تا حد زیادی از سوی رهبری نادیده گرفته شد و رهبری عمدتاً از پیامدهای فاجعه بار مفصل‌بندی هویت طبقاتی سیاسی بر مبنای یک بازنمایی خیالی طبقاتی غافل شد. در نبود هرگونه بنیان نظری و تبیین مفهومی، مشروعیت حدکا به‌عنوان پیشاهنگ پرولتاریای ایران، کاملاً بر پایه‌ی این بازنمایی خیالی استوار بود. این واقعیت که این بازنمایی ادعایی پیشاهنگی، هیچ‌گونه پایگاهی در ساختار موجود روابط اجتماعی و سیاسی نداشت و نمی‌توانست بر توازن واقعی نیروها در میدان سیاست تکیه کند، ظاهراً برای نمایندگان کنگره اهمیتی نداشت؛ چرا که بیشتر آن‌ها از نتیجه‌ی کنگره رضایت داشتند. بخش عمده‌ای از فعالان تسلیم شرایط موجود شدند تا تغییر پیشنهادی را با احساس آسودگی بپذیرند و فکر می‌کردند این تغییر می‌تواند یک راه حل انقلابی برای معضل دیرینه آنها فراهم کند و آنها را قادر می‌سازد تا به تردید پیشین خود بین هویت‌گردی و کمونیستی پایان دهند. از سوی دیگر شوریدگانی بودند که مشتاق بودند هویت‌گردی خود را کنار بگذارند و ارتدوکس کمونیستی را در آغوش بگیرند. آنها این کار را با ابراز اعتقاد دوباره به کمونیسم همراه با احساس گناه و پشیمانی آشکار از انحرافات گذشته‌ی خود، تعهد تأسّف بار به ناسیونالیسم بورژوایی و پوپولیسم خرده بورژوایی انجام دادند. در نتیجه کسانی که از نتیجه‌ی [مصوبات] کنگره ناراضی بودند و با به حاشیه رانده شدن بی‌رحمانه هویت‌گردی در سازمان مخالف بودند در اقلیت بودند. آنها یا باید نتیجه را می‌پذیرفتند یا سازمان را ترک می‌کردند. در هر دو صورت آنها تأثیر چندانی نداشتند و امید زیادی به وارونه سازی مصوبات نداشتند. با آگاهی از این موضوع، برخی از فعالان سیاسی به جنوب کردستان رفتند و برخی



دیگر سفر طولانی به تبعید در اروپا را آغاز کردند، اما هر دو با احساس سردرگمی عمیق در مورد سیر وقایع و نتیجه آن.

برداشتی که از مسئله‌ی ملی در «قطعه‌نامه‌ها» مطرح شده بود، از کنگره سوم نیز فراتر رفت و دوام آورد. این برداشت نقش تعیین‌کننده‌ای در تدوین «برنامه‌ی خودمختاری کردستان» داشت؛ برنامه‌ای که در کنگره چهارم «سازمان کردستان حزب کمونیست ایران» کومله به تصویب رسید. که از طرف همان کنگره برای جایگزینی سازکا در بهمن ۱۳۶۲ تشکیل شد. این برنامه تعهد حکا را به دکتترین حقوق ملی برای تعیین سرنوشت تصریح کرد اما در یک سبک و سیاق تقلیل‌گرایانه مشخص، آن را به پیروزی سوسیالیسم در ایران گره زد. انقلاب سوسیالیستی، نه تنها شرط تاریخی تحقق دکتترین «بورژوایی» حقوق ملی بود، بلکه ابزار مشروع تحقق آن نیز بود. کارکرد دوگانه‌ای منتسب به انقلاب سوسیالیستی که هم به عنوان شرایط امکان و هم ابزار تحقق مفهوم حقوق ملی برای تعیین سرنوشت تعیین شده بود، به ویژه در رابطه با رابطه‌ی علیّ بین سوسیالیسم و مسئله‌ی ملی-گرددی دارای نقض جدی بود.

تعهد حدکا به دکتترین حقوق ملی برای حق تعیین سرنوشت عنصر کلیدی در رویکرد آن به مسئله ملی به طور کلی و مسئله‌گرددی به طور خاص، چیزی بیش از یک اعای بی اساس نبود. این رویکرد نه از لحاظ نظری مبنایی داشت و نه از نظر مفهومی توضیح داده شد. رهبری حکا به سادگی [نبود مفهوم حق تعیین سرنوشت] را امری مسلم فرض می‌کرد که برگرفته از دکتترین یک ساختار مارکسیستی است و نیازی به زمینه‌ی نظری و توضیح مفهومی بیشتری ندارد. آنها به ساختار استدلالی این دکتترین و خاستگاه نظری آن در فلسفه سیاسی بورژوایی از قرن هجدهم که مدتها پیش از مارکس و مارکسیسم بود توجهی نکردند. آنها نتوانستند درک کنند که این دکتترین ساختاری حقوقی مبتنی بر نظریه دموکراتیک است و فی نفسه مستلزم شرایط و امکان بالقوه‌ی است که فراتر از روابط تولید و روابط طبقاتی متضاد است و برای

تضمین تحقق حقوق تعیین سرنوشت در هر شکل بندی اجتماعی معینی ضروری است. حکا همچنین پیامدهای نظری گنجاندن دکتین دموکراتیک در برنامه‌ی حزب مارکسیست-لنینیست را که متشکل از تقدم روابط طبقاتی بود درک نکردند. به بیان دقیق‌تر، آنها نتوانستند تأثیرات نظری شرایط سیاسی، حقوقی و فرهنگی ملی امکان و تحقق این دکتین را بر ساختار نظری برنامه سیاسی حزب مارکسیستی خود درک کنند. یعنی تضاد و تنش نظری ناشی از عملکرد دو شکل مختلف علیت ناشی از روابط طبقاتی و ملی، انسجام گفتمانی و سازگاری منطقی برنامه‌ی سیاسی حزب را تضعیف می‌کند.

تعهد به دکتین دموکراتیک حقوق ملی برای تعیین سرنوشت در برنامه حزب راه حلی نداشت و تنش در هسته‌ی گفتمان کلاسیک مارکسیستی بین مقولات طبقات اجتماعی برخاسته از روابط تولیدی و روابط ملی اتینکی به طور مؤثری انسجام برنامه‌ی کمونیستی را تضعیف کرد. این تنش را نمی‌توان نادیده گرفت یا با توسل به تقلیل‌گرایی طبقاتی که ریشه در غایت شناسی کمونیسم دارد ریشه کن کرد. بازسازی گفتمانی کومله که مبتنی بر غایت شناسی کمونیسم بود، مرزهای تقلیل‌گرایی طبقاتی را به وضوح به مرزهای جدیدی سوق داد زیرا نه تنها بورژوازی و در نتیجه گذرا بودن مسئله‌ی ملی و حقوق ملی را در مجموع تأیید می‌کرد، بلکه بر عدم امکان تحقق آنها در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیز تأکید می‌ورزید. این نکته‌ی دوم، هرچند موقتی تلقی می‌شد، می‌توانست شرایط را برای مبارزه دموکراتیک مردمی برای خودمختاری منطقه‌ای فراهم کند، مشروط به اینکه مردم بخواهند خواسته‌های تاریخی عینی خود را در زمینه‌ی گسترده‌تر مبارزه پرولتاریایی برای سوسیالیسم مفصل بندی کنند. در این چارچوب، برنامه‌ی سیاسی سازمان همچنان ادامه می‌یافت.<sup>۲۳</sup>

بنابراین، این استدلال، نشان دهنده برنامه‌ی کومله برای خودمختاری بود که همان

۲۳ - بنگرید به برنامه‌ی کومله برای خودمختاری کردستان : مباحث کنگره ۴ بهمن ۱۳۶۲

زمان در کنگره پنجم حزب در اسفند ۱۳۶۳ تأیید شده بود. که به نظر می‌رسد این برنامه که به وضوح متضمن تمایز بین حقوق ملی و اتنیکی که به ترتیب با تعیین سرنوشت و خودمختاری همسو بود، متولیان ارتدوکس کمونیستی در حزب را نگران کند. همچنین تعهد برنامه‌ای سازمان به مبارزه برای حقوق اتنیکی مشکلی برای مبارزه علیه بقایای پوپولیسم اتنیکی در حزب ایجاد نکرد. تقلیل‌گرایی همه‌جانبه‌ی گفتمان حکا، به سادگی از تفاوت مفهومی بین مناسبات ملی و اتنیکی چشم‌پوشی کرد و در حالی که بورژوازی ملی هنوز قادر به تعریف مسیر و جهت حرکت جنبش ملی نبود، دومی [یعنی مفهوم اتنیکی] را به عنوان بدیلی هر چند کمتر توسعه یافته مرتبط با مرحله اولیه و رادیکال تر مبارزه دموکراتیک مردمی بازنمایی کرد. در نتیجه، کومله پیشنهاد رهبری این جنبش را مطرح کرد: رادیکال کردن محتوای دموکراتیک آن برای محافظت از خود در برابر سلطه‌ی ناسیونالیستی از سوی بورژوازی گرد به نمایندگی از حدکا و هدایت نیروی انقلابی آن علیه دیکتاتوری بورژوازی در جمهوری اسلامی از طریق ادغام آن در پروژه استراتژیک مبارزه برای سوسیالیسم در ایران.<sup>۲۴</sup>

گفتن این حرف آسان‌تر از سرانجام آن بود، چون کومله در کسوت رهبری به زودی متوجه مخاطرات آن شد، چرا که حرکت بی وقفه‌ی حزب به سوی ارتدوکس مارکسیستی، کمونیسم پرمدها آن با تجلیل از کارگرگرایی در سیاست و تقلیل‌گرایی طبقاتی در تئوری ترکیب شده بود و بی‌درنگ ناهنجارهای آشکار در برنامه‌ی خودمختاری آن را آشکار کرد. زمانی که تعهد سازمان به استراتژی دو مرحله‌ای انقلابی قربانی کارگرگرایی رو به رشد تروتسکیستی شد، تعادل متزلزل بین مناسبات اتنیکی و طبقاتی به سرعت تضعیف شد چرا که تا آن هنگام به گرایش تئوریک و سیاسی هژمونیک در رهبری حکا تبدیل شده بود گرایش کارگرگرایی جدید، که به آرمان‌های کمونیستی انقلابی پرولتاریای ایران گرایش داشت توانایی درک ارزش تاکتیکی محدود یک برنامه‌ی

۲۵ - بنگرید به جمع‌بندی مباحث کنگره پنجم، اردیبهشت ۱۳۶۵.

خودمختاری را نداشت که دلیل اصلی آن آشکارا با منطق تاریخی غایت شناسی کمونیستی که از سوی آنتاگونیسم طبقاتی و تضاد هدایت می‌شد در تضاد بود. با تثبیت ارتدوکس کمونیستی که پس از شکل‌گیری حکا صورت گرفت، شاهد افول پرشتاب سرنوشت اتنیکی‌گرد و مقوله‌های اتنیکی-ملی در گفتمان کومله بازسازی شده بودیم. در نتیجه اتنیک‌گرد و هویت اتنیکی صرفاً به حاشیه رانده نشدند بلکه در حقیقت از میدان گفتمانی طرد شدند و به ضرورتی برای پراتیک سیاسی سازمان بدل شدند؛ سازمانی که در تلاش بود هویت پرولتاریای حزبی را تثبیت کند. همانطور که مشاهده شد، کومله هویت‌گردی خود را پیش از ظهور یک واکنش متزلزل به گرایش هرژمونیک کارگری در حزب، در سطح سازمان از دست داده بود. در واقع، مخالفت‌ها، درگیری‌ها و فرقه‌بازی‌های بعدی در رهبری حکا که به انشعاب بزرگی در سازمان و تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران<sup>۲۵</sup> در سال ۱۳۷۰ ختم شد، همه بر حسب موقعیت طبقاتی و منافع پرولتاریای ایران بر مبنی ادعاهای رقیب در مورد ارتدوکس مارکسیستی بیان می‌شدند. هویت‌گردی و پیوستگی‌های اتنیکی-ملی اتهاماتی ایدئولوژیکی بودند که همه مشتاق انکار و اجتناب از آن بودند.<sup>۲۶</sup>

25- WCPI

۲۶- حزب کمونیست کارگری ایران مدت زیادی داوم نیاورد و پس از مرگ منصور حکمت، رهبر مؤسس و ایدئولوگ آن در تیر ۱۳۸۱ش منشعب شد و مرتدین حزب کمونیست کارگری ایران-حکمتیست را سال ۱۳۸۳ تشکیل دادند.